گفتگو;دکتر وحيد شالچي؛ \"کارکردهاي پنهان تبليغ سنتي\"

گفتگوي محمدتقي کرمي با دکتر وحيد شالچي، با موضوع پديده‌شناسي جلسات تبليغ زنانه

دکتر وحيد شالچي، دکتراي رشته جامعه‌شناسي نظري- فرهنگي است و هم‌اکنون در دانشگاه علامه طباطبايي تدريس مي‌کند. حوزه مطالعاتي او در زمينه‌هاي جامعه‌شناسي فرهنگي، مطالعات فرهنگي ايران، تغييرات فرهنگي، جامعه‌شناسي سينما و مطالعات جنسيتي، فرهنگ‌هاي جوانان و مصرف‌گرايي است.

موضوع «زنان و تبليغ» مي‌تواند از چند وجه مورد ارزيابي قرار گيرد؛ زنان به عنوان عامل تبليغ، يعني زنان مبلغ؛ زنان به مثابه موضوع تبليغ و زنان به عنوان مخاطب تبليغ.

هر چند جلسات تبليغي مخصوص زنان در گذشته نيز وجود داشت، اما به نظر مي‌رسد اکنون حجم، نوع و کارکرد اين جلسات و همچنين گزاره‌هايي که به عنوان معارف ديني به زنان ارائه مي‌شود، تغييراتي کرده است.

ممکن است زنان در جلسات غيرزنانه و عمومي نيز شرکت کنند، اما تأکيد اصلي ما در اين بحث، شرکت زنان در جلسات تبليغي مختص ايشان است که در اين شرايط، فاعل تبليغ گاهي مرد و گاهي زن است.

دريافت شما به عنوان جامعه‌شناس مطالعات فرهنگي، از اين تغييرات چيست و کدام يک از اين وجوه را قابل تأمل‌تر مي‌دانيد؟

اين پديده فرهنگي مي‌تواند از وجوه مختلفي مورد تأمل قرار گيرد؛ رويکرد ما در اين بحث، جامعه‌شناختي و بيروني است. در اين منظر چندين وجه وجود دارد: وجه کارکردها، وجه فضاي زنانگي و وجه ارتباط محتوا با سليقه‌ها و علايق و سرمايه فرهنگي برگزارکنندگان.

نخست اينکه مجالس زنانه‌ علاوه بر کارکرد آشکار، کارکردهاي پنهان ديگري نيز دارند. کلان‌شهرها و شهرهاي کوچک‌تر نيازهايي دارند که نهادهاي ديگر اعم از سنتي و جديد نمي‌توانند آنها را پاسخ دهند. براي مثال، يافتن خواستگار مناسب براي ازدواج، يکي از آن موضوعات است که پيش از اين مسئله‌اي اجتماعي به‌شمار نمي‌آمد، اما امروزه به معضل تبديل شده است. اين جلسات با ايجاد آشنايي به رفع اين معضل کمک مي‌کند.

مسئله «تنهايي» معضل دنياي مدرن است؛ هر چند آشنايان و بستگان وجود دارند، اما با «انبوه تنها»، مواجه هستيم . افراد با شرکت در اين جلسات، نيازهاي ارتباطي خود را برطرف مي‌کنند.

يکي ديگر از کارکردهاي پنهان اين جلسات، ارتقاء‌ سرمايه اجتماعي افراد است.

فعايت در امور خيريه، از جمله کارکردهاي ديگر اين جلسات، به‌شمار مي‌آيد. جلسات مذهبي زنانه به عنوان سازمان‌هاي مردم‌نهاد و غيررسمي، در حال گسترش هستند و افزون بر ارتقاء سرمايه‌هاي اجتماعي براي افراد در سطح خرد، سرمايه‌هاي اجتماعي کشور را نيز ارتقاء مي‌دهند.

همچنين اين جلسات با محوريت عمل ديني شکل مي‌گيرند و حتي در کلان‌شهرها و نقاط توسعه‌يافته‌تر، يکي از پرقدرت‌ترين عواملي هستند که به مثابه امري انسجام‌بخش عمل مي‌کنند.

وجه دوم اينکه اين جلسات، زنانه هستند و زنان در اين فضاي گسترده، هيئت‌هاي ديني، مديريت را که کار کوچکي نيست، تمرين مي‌کنند. جلسات مذهبي زنانه، امکان تربيت محقق ديني و آموزش ديني را فراهم مي‌آورند. به هر حال محفل‌هايي که در ضمن انجام دادن عمل مذهبي، مناسب زنانگي هستند، به لحاظ زمان و مکان و تجربه زيستي زنان و نيز به لحاظ دسترسي براي آنان مناسب‌تر هستند. بنابراين نياز زنان به آموزش مباحث ديني و انجام دادن مناسک ديني، در مکان و زمان مناسب‌‌تري پاسخ داده مي‌شود و فضايي براي بروز و شکوفايي استعدادهاي آنان ايجاد مي‌شود.

وجه سوم، مخاطراتي است که اين جلسات با آن روبه‌رو هستند. مخاطراتي که با نگاه بيروني و جامعه‌شناختي، آن هم جامعه‌شناسي معرفت و دين به دست مي‌آيد. اگر مجلسي را زنان برگزار کنند، چه مبلغ زن باشد و چه مرد،‌ تا حدودي محتوا با گروه مخاطب متناسب مي‌شود. در چنين موقعيتي، سه وجه قابل تصور است:

نخست اينکه محتواي جلسات در راستاي پاسخ به نياز مخاطبان جهت مي‌‌گيرد و مسائل فقهي و يا ساير معارف ديني با توجه به نياز زنان طرح مي‌شود؛ اين امر مخاطره‌اي ندارد.

دوم اينکه در اين جلسات امور خاصي برجسته مي‌شود. در اين حالت ممکن است طرح آن مسئله خاص مطابق با معيارهاي سنت ديني باشد، «ترکيب‌بندي‌» آن، انحراف داشته باشد؛ ترکيب‌بندي موضوعات گوناگون مي‌تواند به گونه‌اي باشد که برخي موضوعات حاشيه‌اي، برجسته و مهم تلقي شوند و برخي موضوعات، به غلط در حاشيه قرار گيرند.

سوم اينکه مفاهيم مي‌توانند انحرافاتي داشته باشند و يا مفهومي که در اين جلسات عرضه مي‌شود، جداي از ترکيب‌بندي، در خود موضوع دچار انحراف باشد. براي مثال ممکن است مداحان به دليل پايين بودن سطح معرفت ديني و هم به دليل سياليت جلسات مذهبي از منظر متخصصان ديني پنهان بمانند و دچار انحراف ‌شوند.

علاوه بر مخاطراتي که از جهت محتوا ارائه شد، از لحاظ عملي نيز مخاطراتي براي اين جلسات وجود دارد. البته اين رفتارها و الگوها ممکن است به وجه تئوريک نيز مرتبط باشند. يعني از آنجا که گروه‌هاي خاصي اين مباحث را عنوان مي‌کنند، نيازها و علائق فعالان اين مجالس نيز در مباحث دخيل ‌مي‌شود. براي مثال، تجمل، اسراف و فهم صورت‌گرايانه از دين يا نمايش مصرف متظاهرانه در برخي از اين جلسات ظهور مي‌يابد. بيشتر کساني که اين مجالس را تشکيل مي‌دهند،‌ زناني هستند که به لحاظ اقتصادي، وضع مناسبي دارند و علايق و خواست‌هاي فرهنگي آنان، در اين مجالس بروز مي‌يابد. رفتار تجمل‌گرايانه به زناني که از لحاظ اقتصادي متوسط و رو به بالا هستند، اختصاص دارد و چنين مجالسي مي‌تواند وسيله‌ آنان براي تبديل سرمايه اقتصادي به سرمايه نمادين باشد.

اين امر مشکلاتي را ايجاد خواهد کرد. ممکن است موجب کناره‌گيري اقشار ديگر از دين شود. يعني برخي قشرهاي ديگر مانند دختران جوان با سرمايه فرهنگي بالا به دليل نداشتن شرايط اقتصادي براي برگزاري جلسات خاص خود، به اين جلسات دسترسي داشته باشند، اما پس از ملاحظه ناهمخواني آنها با نيازها و سلوک مناسب، از چنين جلساتي کناره‌گيري کنند. همچنين ممکن است کساني که تنها در اين جلسات به آموزه‌هاي ديني در دسترس دارند، تصور کنند دينداري همان است که در اين مجالس مطرح مي‌شود؛ فاصله طبقاتي و ديگر تمايزات اجتماعي که در اين جلسات وجود دارد، نيز مي‌تواند اين افراد را از اين مجالس دور کند؛ از آنجا که اين‌گونه جلسات تنها منبع شناخت ديني اين افراد به‌شمار مي‌آيد، ممکن است اختصاصات فرهنگي- طبقاتي را مؤلفه دينداري بشمارند و از دين‌ورزي فاصله بگيرند.

جلسات مذهبي زنانه در مقام توصيف، بعدي ساختاري و کلان و بعدي فردي، کنشي و انضمامي دارند؛ به نظر مي‌رسد اگر اين پديده به صورت کلان بررسي شود، پديده‌اي منحصر به فرد باشد. سؤال من اين است که آيا اين پديده منحصر به فرد است يا مي‌توان شبيه‌سازي‌هاي ديگري از اين مجالس را در جامعه يافت. آيا با ما هم‌باور هستيد که اين پديده در حال گسترش است يا به‌طور کلي در صغري مناقشه داريد؟

از آن‌جا که در اين خصوص کار آماري و تجربي جدي نديده‌ام، پاسخ را فارغ از دقت تجربي، برحسب گمانه‌هاي موجود بررسي مي‌کنم.

چند جريان و فرايند اجتماعي- فرهنگي در شکل دادن به وضعيت کنوني مؤثر هستند، از جمله اينکه به طور کلي مجالس، از محوريت منبر و روحاني به سمت مداحي گرايش پيدا کرده‌اند؛ در سطح کلان‌ در جامعه جديد نيز نياز به معنويت وجود دارد. در دنياي جديدي که معنا به مسئله و دغدغه تبديل مي‌شود، طبعاً فضا براي اين جلسات فراهم خواهد شد.

عامل سوم، تحولات در حوزه زنان، در ايران و جهان است که نياز و تمايل به تخصيص و تصاحب فضاهاي ويژه خود را در ميان زنان افزايش داده است. نياز به روابط چهره به چهره در کلان‌شهرها نيز از ديگر عوامل است.

بدين سان پديده رو به تزايد اين مجالس، برايند به هم رسيدن فرايندهاي گوناگون است.

در واقع مي‌توان براي مجالس زنانه، شبيه‌سازي‌هايي انجام داد؛ آيا مجالس مردانه از اين تغييرات نداشته‌اند؟ براي مثال‌ در چند سال اخير برخي مراسم ترحيم به مانور تجمل صاحبان عزا تبديل شده است. مداح و دسته‌گل و مسجد و منبري خاص، نمونه‌هاي تجمل‌گرايي به‌شمار مي‌آيند. برخي از وجوه و کارکردهاي اين پديده، جاهاي ديگر نيز مشاهده مي‌شود.

به نظر شما چه ميزان از اين شبيه‌سازي‌ها، معلول منسک‌گرايي جامعه جديد است؟ به نظر مي‌رسد مناسک، صرف‌نظر از کارکرد معنايي که دارند، نوعي سرمايه‌ اجتماعي نيز براي ما ايجاد مي‌کنند. مسئله سرمايه اجتماعي و معاني عارضي که بر اين پديده بار مي‌شوند، چگونه است؟

تبيين شما، تبيين کاملي است. يعني يکي از دلايل ظهور چنين جرياناتي، مسئله منسک‌گرايي است. البته بايد ميان مناسک به عنوان يک رکن دين‌ورزي و منسک‌گرايي تمايز قائل شد. مناسک‌ يک بعد بنيادين دين است، زيرا دين براي ايجاد هويت جمعي، بازتوليد و باز ايجاد احساسات ديني، به اين مناسک نياز دارد. جدا کردن مناسک از دين، از ميان بردن دين است.

اما اگر مناسک‌گرايي حالت صورت‌گرايي بيابد، مي‌توان آن را در چالش با دينداري که موجب مي‌شود مناسک برخي وجوهشان را از دست بدهند، در نظر گرفت؛ اما مناسک در حالت طبيعي، از ابعاد بنيادي دين به‌شمار مي‌آيند.

يکي از نکاتي که شما نيز بدان اشاره کرديد، آن است که اگر اين مناسک به دليل داشتن برخي بروزهاي اجتماعي و کارکردهاي خاص، محوريت پيدا کنند، عمل ديني که در قالب مناسک وجه جمعي به خود گرفته است، محتواي خود را از دست خواهد داد. در يک جامعه،‌ يا حداقل در يک گروه ديندار، کار ديني کردن مزايايي دارد که مهم‌ترين آنها، بحث منزلتي و آبرويي است. همواره اين پتانسيل وجود دارد که يک عمل ديني به دليل چنين معاني ثانويه‌اي که مي‌تواند داشته باشد، به يک عمل غيرديني تبديل شود. يعني اگر کنشگراني که درگير آن مناسک هستند، معناي واقعي را که بايد به آن مناسک اختصاص دهند، در نظر نگيرند و معنايش را جابه‌جا کنند، همين مناسک عامل مهمي در بازتوليد نشدن دين خواهد شد.

نهادهاي ديني و مجالس مذهبي بايد اخلاق فردي و جمعي مانند قناعت را گسترش و اسراف را کاهش ‌دهند. اما جابه‌جا شدن‌ مفاهيم موجب مي‌شود بيشترين هزينه‌ها در اين محافل خرج ‌شود و معمولاً‌ کارکرد ديني اين مجالس از ميان برود. وقتي مي‌گوييم اين مجالس کارکرد ديني ندارد، آيا واقعاً‌ به هيچ وجه چنين کارکردي ندارند يا مي‌خواهيم بر پيچيدگي اين واقعيت تأکيد کنيم؟

براي مثال گفته مي‌شود امروزه زيارت به توريسم تبديل مي‌شود، اما آيا واقعاً‌ ا‌ين‌گونه است؟ هر چند معناي غيرديني زيارت به معناي ديني آن غلبه مي‌کند اما آيا مي‌توان چنين تفسير کرد که افراد در سفرهاي زيارتي هيچ بهره ديني نمي‌برند؟ يعني آيا با بيان اين معضل، مي‌خواهيم مردم را از سفرهاي زيارتي نهي کنيم يا درصدد بيان پيچيدگي‌ها و معضلات آن هستيم؟

رسيدن به نفي، مستلزم ناديده گرفتن سازوکار دين در جامعه است. براي مثال تفاوت دين يک فرقه در بعد مناسکي و جمعي آن است؛ در بعد تجربي نيز وضع به همين شکل است. اگر بخواهيم موضوع را با نگاه تغيير ماهيت و قلب معنا ببينيم، کار دقيقي انجام نداده‌ايم. مسئله‌اي که در بعد مناسک وجود دارد آن است که تا وقتي معناي ديني تغيير نکرده است، هر چند هزاران کارکرد ديگر نيز داشته باشد، بايد آن منسک را در چارچوب عمل ديندارانه قرار داد. وقتي معنا تغيير کرد، آن منسک، از عمل ديندارانه خارج مي‌شود و کارکردهايي که زماني جزء کارکردهاي پنهان و البته مفيد آن به‌شمار مي‌آمد، ديگر جزء عارضه‌هاي آن برشمرده نمي‌شود.

حد و نصاب اين تغييرات کجاست و چه شاخص‌هايي را مي‌توان براي آن در نظر گرفت؟

بايد مواردي را شاخص قرار داد که وجه صوري کمرنگ‌تري داشته باشند. البته بايد شاخص‌ها را به شکل درون‌ديني، استخراج کرد. اين امر به محتواي امر درون‌ديني بستگي دارد. شاخص‌هايي که برمي‌شمارم غيرمتخصصانه است و فقط به روشن‌شدن مطلب کمک مي‌کند.

رعايت امانت در سنجش دينداري مورد تأکيد قرار مي‌گيرد که البته ظاهر آن لزوماً ديني نمي‌نمايد.

برخي ظهورات دين،‌ هر چند بايد وجود داشته باشند، ملاک خوبي براي ميزان پايبندي به اعمال آشکار ديني مانند نماز يا زيارت، دعا، نيستند. اين شاخص‌ها نمي‌توانند تغيير معنا را به ما نشان دهند، زيرا معنا امري درون‌ذهني است؛ بايد به ذهنيت کنش‌گران آن مناسک وارد شد تا تشخيص داد آيا آن معنا تغيير کرده است يا خير؟ بنابراين اگر از نگاهي درون‌ديني بهره ‌بگيريم. بنابراين شاخص‌هاي غيرمستقيم بهتر هستند. مي‌توان شاخص‌هايي را بيرون کشيد که با آن بتوان تشخيص داد جاني که با ايمان روشن شده است، چه ويژگي‌هايي دارد. به نظر من نماز خواندن روشنگر نيست، هرچند نماز نخواندن مانع روشنگري است.

مواردي مي‌توانند روشنگر باشند که اتفاقاً ابتدا مزاياي اجتماعي را مشخص نمي‌کنند. مانند اسراف نکردن و محبت به ديگران، زيرا فرد با ايمان، به مخلوقات نيز مهر مي‌ورزد و براي نمونه با همسرش نيز مهربان است.

شاخص‌هاي از نوع عدم مهم‌‌تر هستند، اما گاهي مهرورزي به ديگران و اسراف نداشتن و ساده‌زيست بودن مي‌تواند شاخصي دروني به شمار آيد.

وضعيت موجود را چنين توصيف کرديد که ما با گسترش برخي جلسات در کلان‌شهرها و ‌شهرهاي بزرگ مواجه هستيم که غالباً عامل اقتصادي در برگزاري آنها اهميت دارد. جنبه‌هاي نمادين و تبليغي مانند حضور مداحان و چهره‌هاي شاخص اجتماعي، در اين جلسات مهم است و اين جلسات را اصولاً طبقات متوسط جامعه برگزار مي‌کنند و شاخص برگزاري نيز اين طبقه هستند. هر قدر فرد از معدل اين طبقه فاصله ‌گيرد، شاخص‌ها و مدل‌هاي برگزاري اين مراسم نيز تغيير مي‌کند.

سؤال اين است که کلان‌شهر نشيني به چه ميزان در پديد آمدن اين وضعيت نقش دارد؟

کلان‌شهرنشيني، مولد تنهايي است، تنهايي نياز به برقراري ارتباط را افزايش مي‌دهد. اين نياز در چنين جلساتي پاسخ داده مي‌شود. براي مثال‌ مسئله ازدواج مي‌تواند در اين جلسات رونق پيدا کند.

همچنين در شهرها افراد مايلند هويتشان را بيشتر از قبل بسازند؛ يعني سهم عوامل انتخابي از عوامل ارثي بيشتر مي‌شود. در ‌شهرهاي کوچک‌تر، فرد هويت خود را از خانواده مي‌گيرد، اما هويت در کلان‌شهرها، از طرق ديگر به‌دست مي‌آيد، بنابراين فرد به مجامع و انجمن‌هايي نياز دارد که بتوانند هويت افراد را نشان دهند.

البته اثبات موارد فوق، به کار تجربي نياز دارد، اما به طور نظري مي‌توان از مجموعه عواملي که در امر هويت و روابط اجتماعي و ازدواج در کلان‌شهرها نقش بازي مي‌کنند، به اين مسئله پي برد. تجربه نيز همين امر را نشان مي‌دهد؛ براي مثال اسراف بيشتر در کلان‌شهرها ديده مي‌شود.

‌ يکي از آفت‌هاي اين مجالس، رواج مدگرايي است و چون ظاهر آن، امري ضدديني به‌شمار مي‌آيد، به آساني به اين مجالس راه مي‌يابد، در حاليکه مي‌تواند روح دين‌داري را بخشکاند؛ مانند توجه به خريد فلان جواهر و يا مبلمان.

به نظر مي‌رسد اين مجالس در بازتوليد هويت‌هاي حاشيه‌اي نيز تأثيرگذارند؛ براي مثال تکيه‌هايي مخصوص هر شهر در تهران وجود دارد. شايد اين بحث هويت‌هاي قومي را تقويت مي‌کند.

اگر چه بايد در خصوص اين جلسات تحقيق تجربي و ميداني صورت گيرد، اما مي‌توان به برخي ويژگي‌هاي اين مجالس اشاره کرد؛ ‌زنان شاغل کمتر در اين جلسات، شرکت مي‌کنند و استقبال در محدوده سني ميانسالي و بالاتر بيشتر است. اين امر هم مي‌تواند تبيين‌هاي ديني داشته باشد و هم جنسيتي؛ به نظر مي‌رسد گرايش‌هاي ديني زنان در دوره‌هايي خاص مانند دوره‌هاي ميانسالي پس از آن، تشديد مي‌شود و يا بحث پر کردن اوقات فراغت و پيدا کردن دوستان در اين جلسات براي آنان مطرح است.

سؤال من اين است که چه نسبتي ميان اقبال به اين مجالس و ناکامي‌ها در عرصه‌هاي زندگي شخصي وجود دارد. يعني مشکلات دنيوي به چه ميزان موجب مي‌شود اقبال به اين مجالس افزايش يابد؟

ميزان اقبال زنان در سنين بالا و يا تحصيلات متفاوت به اين جلسات نشان مي‌دهد شايد زنان با سطوحي از سرمايه فرهنگي خاص، بيشتر از اين جلسات استقبال مي‌کنند. اما اين موضوع نبايد موجب شود ما منطق و معناي فرهنگي اين جلسات را به موارد جامعه‌شناختي تقليل دهيم. به هر حال جايگاه اجتماعي و سرمايه فرهنگي- اقتصادي برگزار کنندگان اين مجالس در محتواي اين جلسات تأثيرگذار است، اما نمي‌توان معناي اين جلسات را به ويژگي‌هاي جامعه‌شناختي اين اقشار تقليل داد. همچنين تقليل دينداري به اين امر که کساني به دليل رنج‌هاي زندگي، به جلسات ديني و دين روي مي‌آورند و اقبال بيشتري دارند، نه توجيه تجربي دارد و نه به لحاظ نظري قابل دفاع است.

کارکرد خاص اين جلسات، قابليت حفظ، بازتوليد و توسعه سرمايه نمادين است. براي هر انساني مهم است، که سرمايه‌ نمادين را در جامعه مدرن چگونه حفظ کند و مسئله از دست دادن سرمايه نمادين، يکي از دغدغه‌هاي انسان در دنياي مدرن به‌شمار مي‌آيد. اين جلسات، پتانسيل بالايي براي تثبيت سرمايه نمادين دارند، به‌‌خصوص وقتي که يک تبار تاريخي نيز ايجاد کند. به نظر شما اين مسئله به چه ميزان در اقبال و تداوم سرمايه‌هاي نمادين نقش دارد؟

اين پديده را مي‌توان از منظر بيروني مشاهده کرد. اين مجالس در موارد بسياري، چنين وظيفه‌اي را بر عهده دارند. اين جلسات، سرمايه اقتصادي را به سرمايه نمادين تبديل مي‌کنند.

اما معيارهاي درون‌ديني کارکرد اين جلسات را از کژ‌کارکرد جدا مي‌کنند.

محوريت يافتن سرمايه نمادين در نگاه ديني وجهي است که با عناويني چون شرک و ريا و کژ‌کارکرد مطرح مي‌شود. البته تا جايي که آثار مترتب بر کار فرد، به ذهن کنشگر بازگردد، بايد آن را به عنوان عملي خسران‌آور در نظر گرفت، زيرا اين انجمن‌ها در درون اجتماع، وظايفي چون بازتوليد فرهنگ و توليد معاني را بر عهده دارند. آفت اين مجالس، ورود منطق اقتصادي به اين حوزه‌‌هاست. از قديم نيز آفت اين مجالس همين مطلب بوده است.

به نظر من نبايد سرمايه نمادين را با نگاه درون‌ديني، کژ‌کارکرد بدانيم. براي مثال در داستان حضرت مريم، وقتي قوم حضرت مريم مي‌خواهند او را سرزنش کنند، از تبار او سخن به ميان مي‌آورند و او را با عنوان اخت هارون مي‌خوانند که بر اساس نظر مفسران، منظور آنان قبيله هارونيان است که از عفيفان بني‌اسرائيل بوده‌اند. اين امر، يکي از سرمايه‌هاي نمادين به‌شمار مي‌آيد که لزوماً‌ حتي از نگاه ديني، کژ‌کارکرد نيست. پتانسيل‌هاي بالاي آن مجالس اين است که به تدريج نقش سرمايه اقتصادي در آنها کاهش مي‌يابد و به همين دليل افراد احساس مي‌کنند اين نهاد، نهادي پاياتر و ماناتر است.

آيا موافق هستيد که هيئت‌هاي مذهبي بر پايه‌هاي اقتصادي شکل مي‌گيرند، اما اگر فردي در درازمدت از اين طريق، پايگاه سرمايه نمادين يافت، ديگر اين پايگاه، به عنوان پايگاه اقتصادي دغدغه برگزارکنندگان اين مجالس نيست.

اين منطق به يک معنا درست است. وقتي فضاي اجتماعي خاصي شکل مي‌گيرد، اين فضاي اجتماعي خاص سرمايه خاص خود را خلق مي‌کند. به همين معنا، هيئت‌هاي مذهبي نيز مانند هر فضاي اجتماعي، سرمايه‌هاي خاص خود را ايجاد مي‌کنند. يعني سرمايه است که رد و بدل مي‌شود.

اما دو مشکل در اينجا وجود دارد؛ نخست آنکه آنچه به ذهنيت کنشگر عمل ديني باز مي‌گردد، متوجه افزايش سرمايه نمادين نيست، ولو آنکه اين اثر بر آن مترتب باشد؛ دوم آنکه در اين فضاي اجتماعي تا چه ميزان سرمايه اقتصادي و يا ديگر عوامل تمايزات اجتماعي اهميت دارند. نبايد مجالس ديني وظيفه بازتوليد نابرابري‌هاي اجتماعي و طبقاتي را بر دوش بکشند، بلکه برعکس ‌بايد بر فراز اين قشربندي‌ها عمل کنند و آن را تعديل کنند.

از آنجا که هر جمعي به منابع مالي نياز دارد و هر جا که افراد بتوانند سرمايه خود را نشان دهند، اين آفت هست که محفلي براي تظاهر و تبديل سرمايه اقتصادي به سرمايه نمادين وجود داشته باشد و يا در ديگران رشک ايجاد کند. اين مسئله، سبب دامن زدن به رقابت و مجموعه‌حسرت‌هايي در ديگران مي‌شود که بايد آن را به عنوان آفت برشمرد.

ماهيت اين جلسات، به لحاظ محتوا چقدر کارآمد است. افرادي که در اين جلسات شرکت مي‌کنند، معمولاً 35 سال به بالا هستند. اگر جوانان بخواهند با توجه به کارکردهايي که اين جلسات دارند، در آنها شرکت کنند، ماهيت محتوايي جلسات چقدر مي‌تواند اهميت يابد؟

مي‌توان انتظار داشت وقتي گروه‌هاي تشکيل‌دهنده اين جلسات متفاوت شوند، محتوا نيز متفاوت گردد. به ويژه اينکه مشکل اين جلسات آن نيست که محتواي آنها لزوماً‌ ديني نباشد، بلکه گاهي اولويت‌بندي بخش‌هاي گوناگون دين به خوبي رعايت نمي‌شود. براي مثال اگر بخواهيم بر اساس حرکت کنيم، اهم و مهم وجود دارد.‌ توحيد در قرآن، محوريت دارد و مسائل ديگر در اولويت بعدي قرار مي‌گيرند. اين موضوع در اين مجالس در نظر گرفته نمي‌شود و محتوا متناسب با تقاضاي مخاطبان عرضه مي‌شود و يا مبلغان برخي مفاهيم ديني را کمرنگ عرضه مي‌کنند، برخي از مسائل نيز به شدت برجسته‌ مي‌شوند، برخي مسائل مغفول مي‌مانند و وزن برخي مفاهيم رعايت نمي‌شود.

مفاهيم ديني، قشر و مغز دارند؛ در اين خصوص چند اتفاق ممکن است رخ دهد؛ امر غير ديني، ديني، جلوه داده شود و يا امر ديني مهم،‌ اهميتش را از دست بدهد يا مغفول واقع شود. برخي از دعاها و اعمالي که در اين جلسات مطرح مي‌شوند، مواردي هستند که حتي افراد متخصص امور ديني با آن مواجه نشده‌اند. بعضي امور هم في‌الجمله صحيح هستند اما اهميت ندارند. به نظر مي‌رسد در فضاي تبليغ، کارکردگرايي افراطي وجود دارد. براي مثال براي دختر يا پسر شدن جنين توصيه‌هاي مختلفي مطرح مي‌‌شود، در حالي‌که اين ادعيه، آموزه‌هاي تحقيق‌پذير به‌شمار نمي‌آيند و لزوماً تأثيري را که خواننده به دنبال آن است، ندارند. نگاه کارکردگرايانه از دين در اين مجالس غلبه مي‌يابد. به همين دليل اين مباحث به موازات نياز مخاطب، مطرح مي‌شود. به نظر شما اين مسئله چقدر پررنگ است؟

به نظر مي‌رسد همين‌طور باشد. سرمايه اقتصادي، مانند سرمايه فرهنگي نيز مهم است. اين جلسات يک وجه قشري دارند، زيرا برخي اقشار جامعه، نيازهاي روزمره‌شان را بيشتر در اين مجالس مي‌بينند.

البته تفاوت جنسيتي نيز وجود دارد. در برخي موارد تفاوت‌هاي جنسيتي ميان مردان و زنان بروز مي‌کند. ممکن است مردان کمتر به اين مطلب توجه کنند که يک موضوع خاص به آنان ربط داشته باشد، اما در ميان زنان، اين احتمال وجود دارد. زنان بسياري از مفاهيم را به خود مي‌گيرند. تطبيق معنا بر مصداق در زنان بسيار برجسته است. يعني رويکرد زنان به اين جلسات، رويکرد کارکردگرايانه و کارکردي است.

مسئله معنا و فقدان آن در جوامع مدرن، چقدر مي‌تواند در رويکرد به جلسات تبليغ مؤثر باشد؟ گمان مي‌کنم يکي از علل اقبال افراد به اين جلسات، نياز به معنويت باشد. ممکن است بسياري از اين افراد لزوماً‌ متنسک نيز نباشند، اما با دغدغه وارد اين مجالس مي‌‌شوند. نظر شما چيست؟

هر قدر در جامعه، چه رقابت اقتصادي و چه رقابت نمادين، بيشتر ‌شود و هر چه کنش‌هاي افراد به سمت اهداف عقلاني به معناي وبري آن نزديک ‌شود، نياز به معنويت نيز بيشتر ‌خواهد شد. از طرفي، نظام‌هاي معنايي ديگر، نتوانسته‌اند جايگزين نظام معنايي دين شوند، بنابراين نياز به معنويت تشديد شده است. ممکن است در طبقات بالا که مشتري اين جلسات نيستند، فلسفه يا رمان يا فيلم خاصي جذاب باشد و بتواند نياز به معنا را پاسخ دهد، اما به طور کلي انسان‌ها نياز دارند چيزي به خط سير زندگي آنها معنا دهد. به نظر من در دوره جديد، چه جامعه ايراني و چه در جهان، اين روند قابل مشاهده است. نظام‌هاي معنادهي ديگر، نتوانسته‌اند در رقابت با دين‌هاي توحيدي، موفق باشند. البته نظام‌هاي معنايي زيادي وجود دارند و بر سر اين موضوع رقابت مي‌کنند، اما نتوانسته‌‌اند زندگي عموم را معنا دهند و آرامش نظام معنادار ديني را ايجاد کنند.

همچنين مردم در جامعه جديد، نياز به اخلاق را بيشتر احساس مي‌کنند، زيرا تخطي از اخلاق بيشتر شده است. تنوع رفتارهاي ممکن نيز بيشتر شده است. غير از دين، کمتر نظامي توانسته است مردم را تحت قيود اخلاق درآورد. بدين دليل همچنان دين بنيادي‌ترين نقش را در ايجاد قيودات اخلاقي دارد، حتي آناني که دين‌ورز نيستند، چنين اعتقادي دارند؛ زيرا اگر خطايي از يک ديندار سر زند، بيشتر مورد نکوهش قرار مي‌گيرد. يعني دين همچنان مي‌تواند نظم اخلاقي را بر جامعه حاکم کند. هنوز در ايران و بسياري از کشورهاي دنيا، دين نظام ارزشي را تعريف مي‌کند و اين مسئله در جهان نه تنها با افول مواجه نيست، بلکه در حال افزايش است. آنچه ارزش را تعريف مي‌کند و به زندگي و افعال معنا مي‌دهد، دين است. هيچ نظام معنايي که بتواند با اين نقش، حداقل در جامعه ايراني، رقابت کند، وجود ندارد. ممکن است رقبايي وجود داشته باشند، اما در سطحي نيستد که با دين رقابت کنند.

دين، نظام ارزشي حاکمي است که معنا و ارزش را تعريف مي‌کند و به همين جهت همه افراد به‌ويژه در زندگي شهري، اين نياز را بيشتر احساس مي‌‌کنند. براي مثال، فرد نياز به احترام به والدين را از دين مي‌آموزد. اين آموزه، متوليان ديگري که به اين ترتيب بدان بپردازند، ندارد.

وقتي از مشارکت در جلسات مذهبي سخن مي‌گوييم، به نظر مي‌رسد به نهادي نياز داريم که بتواند نيازهاي روحي و معنوي افراد را تأمين کند. در علت اقبال مردم به جلسات گفته ‌شد که کنش عميق عاطفي، معنوي، عرفاني در جامعه مدرن وجود دارد که البته ممکن است اين نيازها در جاهاي ديگر نيز پاسخ داده شوند، اما آن تجربه‌ها، نخبه‌گرايانه است. به نظر مي‌رسد يکي از دلايل اقبال به اين جلسات آن است که حضور در اين جلسات لزوماً نخبه‌گرايانه نيست و اين امر موجب مي‌شود اين محافل روز به روز توسعه پيدا کنند؛ نظر شما چيست؟

بله اين مطلب وجود دارد و در بحث‌هاي پيشين هم وجود داشت و برجسته‌کردن آن درست است. در دنياي مدرن، نياز عاطفي وجود دارد. اما غير از جاذبه آن، بايد از دافعه‌اش نيز سخن گفت. يعني هم در محتوا، هم در روابط اجتماعي، آداب و ساعات برگزاري جلسات، مخاطب عام مورد نظر قرار مي‌گيرد و اين امر موجب مي‌شود مخاطب خاص از آن فضا رانده شود بنابراين ممکن است دينداري با معرفت عام گره بخورد يا حداقل به آن محدود شود و اين امر از مخاطرات به‌شمار مي‌آيد.

اما طبق بحث شما، براي قرار گرفتن در چنين فضاهايي سرمايه فرهنگي زيادي لازم نيست. يعني بيرون کشيدن معناي زندگي از يک نظام فلسفي، بسيار پرزحمت است، اما اين نوع معرفت ديني به دليل راحتي، خواهان بيشتري خواهد داشت، زيرا به راحتي مي‌‌توان اين معنا را از دل آن بيرون کشيد.